

## همگرایی سیاسی ایران و پاکستان در دوره پهلوی دوم

بهنام شیخی<sup>۱</sup>

### چکیده

جمهوری اسلامی پاکستان پس از استقلال هند از بریتانیا، در سال ۱۳۲۶ ش. / ۱۹۴۷ م. از هندوستان رسماً جدا شد. هند از تجزیه قلمرو خود به شدت ناراضی بود، لذا دشمنی و رقابت دو کشور هند و پاکستان از آغاز شروع شد و همواره تداوم یافته است. پاکستان در آغاز از دو پاره ارضی شرقی و غربی تشکیل یافته بود، اما با فشار هند، بخش شرقی با عنوان بنگلادش در ۱۳۵۱ ش. / ۱۹۷۲ م. به عنوان کشوری ثالث مستقل گردید. همچنین پاکستان، علاوه بر هند از ناحیه افغانستان درگیری‌های مرزی و با اتحاد شوروی نیز مناقشات ایدئولوژیک داشته است.

ایران، نخستین دولتی بود که استقلال پاکستان را مورد شناسایی قرار داد و پهلوی دوم جزو اولین کسانی بود که پس از استقلال آن کشور، در سال ۱۳۲۸ ش. از پاکستان دیدن کرد. به نظر می‌رسد خطری که ایران از ناحیه شوروی و دولت‌های رادیکال عرب حس می‌کرد، سبب درک مشترک دو کشور ایران و پاکستان نسبت به تهدیدهای منطقه می‌گردید. دیپلماسی صلح که از جانب دو کشور (به‌ویژه ایران) دنبال می‌شد، به همراه درک مشترک در حوزه دیپلماسی منطقه‌ای از جمله علل شکل‌گیری روابط و مؤلفه‌های فرامنطقه‌ای نیز در زمره علل محرک گسترش مناسبات دو کشور بوده است. دست آخر آنکه، گسترش مناسبات سیاسی دو کشور، آن‌ها را در شمار متحدین بزرگ منطقه‌ای قرار داده بود. بنابراین، روابط ایران و پاکستان در سال‌های ۱۳۵۷-۱۳۲۶ ش. از یکسری پدیده‌های مستقل تأثیر می‌پذیرفت که فهم آن‌ها، پاسخ چرایی همگرایی سیاسی دو کشور ایران و پاکستان در آن سال‌ها خواهد بود. مقاله حاضر، این پدیده‌ها که طیفی از مؤلفه‌های تأثیرگذار فراملی بر تحکیم مناسبات سیاسی دو کشور را شامل می‌شد و نیز میزان تأثیر آن‌ها بر روابط سیاسی ایران و پاکستان را به عنوان یک مبین تاریخی شناسایی و مورد بررسی قرار داده است.

### واژگان کلیدی:

ایران، پاکستان، پهلوی دوم، همگرایی سیاسی.

درجه مقاله: علمی - ترویجی

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۹/۱۰/۱۳

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۹/۱۲/۱۷

<sup>۱</sup>. دانش‌آموخته کارشناسی‌ارشد تاریخ از دانشگاه تهران و پژوهشگر اسناد تاریخی در کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران. b.sheikhi@ut.ac.ir

## مقدمه

مناسبات سیاسی ایران و پاکستان از آغاز استقلال پاکستان در سال ۱۳۲۶ ش. و با شناسایی سریع آن کشور از سوی ایران آغاز گردید و به یکی از نمونه‌های مستحکم روابط بین کشورهای متحد تبدیل شد. اشتراکاتی مانند نزدیکی زبانی، هم‌کیشی، همسایگی و سابقه تاریخی با سرزمین‌های دولت تازه تأسیس پاکستان و نیز فقدان عناصر تنش‌زا نظیر اختلافات ارضی از جمله دلایلی بود که سبب گردید شاه ایران در شمار نخستین دولتمردانی باشد که اندکی پس از استقلال پاکستان در سال ۱۳۲۸ ش. از آن کشور بازدید کند (هدایت ۱۳۴۴: ۴۷۳-۴۷۱). اما بررسی و کنکاش در شرایط سیاسی ایران و پاکستان در زمانی که اوضاع نامناسب دو کشور به نوعی معلول شرایط ویژه نظام بین‌الملل پس از جنگ دوم جهانی بود و این شرایط خواه و ناخواه تقریباً تمامی کشورهای جهان را درگیر رقابت‌های سیاسی بازیگران اصلی نظام نوین جهانی می‌کرد (بلوم، ۱۳۸۶) نشان می‌دهد که همگرایی دو کشور علاوه بر همسایگی و وجوه مشترکی که در نوشته مهدی‌قلی خان هدایت از بلندمرتبه‌ترین دولتمردان آغازین سال‌های عصر پهلوی انعکاس یافته، تا حد زیادی فراتر از خواست سران دو کشور و ناشی از ماهیت وضع نوظهور سیاسی در عرصه نظام بین‌الملل بوده است. از جمله در این شرایط جدید بین‌المللی، بریتانیا و آمریکا می‌کوشیدند به‌ویژه در خاورمیانه به بهانه جلوگیری از اندیشه‌های کمونیستی و پیشگیری از گسترش ناسیونالیسم عربی اقداماتی انجام دهند که به بلوک‌بندی‌های تازه‌تری انجامید. در اینجا تلاش خواهد شد با معرفی برخی از چالش‌های امنیتی-فراملی که به گمان نگارنده این مقاله در کنار عوامل دیگر به‌عنوان متغیر مستقل تاریخی در همگرایی سیاسی دو کشور ایران و پاکستان در شمار یک متغیر وابسته تاریخی نقش داشته‌اند؛ میزان و چرایی تأثیرپذیری روابط ایران و پاکستان از آن متغیرهای مستقل نیز تبیین شود.

برای تبیین روشن‌تر اثرگذاری دولت‌های منطقه و همین‌طور فرمانطقه در شکل‌گیری و به اوج رسیدن روابط سیاسی ایران و پاکستان، لازم به نظر می‌رسد که این گروه از کشورها خواه به عنوان دوستان ایران و پاکستان و خواه به عنوان دشمنان آن‌ها به صورت دسته‌بندی در مقاله حاضر مورد پژوهش واقع شوند.

## ناسیونالیسم رادیکال عرب

پهلوی دوم به ناسیونالیسم رادیکال عرب به عنوان یکی از دو خطر فراملی که امنیت رژیم او را به شدت تهدید می‌کرد، می‌نگریست. با پی‌ریزی جمهوری متحده عربی در فوریه ۱۹۵۸ که در پاسخ به اشتیاق برخی دولت‌های عربی برای اتحاد تشکیل شد (آشوری، ۱۳۹۰: ۱۰۵) زمینه برای ظهور ناسیونالیسم رادیکال در میان دولت‌های عرب فراهم گردید. این احساس مشترک در مصر به وسیله جمال عبدالناصر (حک: ۱۹۷۰-۱۹۵۶ م.)، در لیبی به وسیله قذافی<sup>۱</sup> (حک: ۲۰۱۱-۱۹۶۹ م.)، حزب بعث در سوریه و عراق و نیز در دولت یمن جنوبی بسیار پررنگ شد.<sup>۲</sup> تعارض مواضع نسبت به جنگ سرد، مخالفت ناسیونالیست‌های عرب با حکومت‌های پادشاهی، حمایت این کشورها از مخالفین داخلی در کشورهای محافظه‌کاری مثل ایران، رقابت میان ناسیونالیسم ایرانی و عربی، تضاد مواضع طرفین نسبت به رژیم صهیونیستی و سرانجام مسئله فلسطین از مواردی بود که ماهیت ناسیونالیسم عربی را برای شاه و دولتمردان نزدیک به او تهدیدآمیز جلوه می‌داد (طارمی، ۱۳۷۹: ۱۲۲). شاید بتوان گفت بهترین بازتاب و گزارش از دهه آخر این تهدیدها و نیز نگرانی‌های ایران از تحولات پاکستان و حفظ آن با وجود عوض شدن حاکمیت‌ها در مدار دوستی خود در صفحات متعدد یادداشت‌های محرمانه وزیر دربار و محرم اسرار محمدرضا پهلوی، اسدالله علم که با تفاوت‌هایی با دو عنوان گفتگوهای من با شاه (علم، ۱۳۷۱) و یادداشت‌های علم: متن کامل (علم، ۱۳۸۰) منتشر شده، آمده است.<sup>۳</sup>

---

<sup>۱</sup> راجع به واکنش و تحلیل پهلوی دوم و علم به کودتای قذافی در لیبی، ن. ک.: علم، ۱۳۷۱: ۱۳۷ و ۱۳۸۰: ۲۵۵/۱.  
<sup>۲</sup> تمایلات هم‌گرایی در بین ملل عرب پس از جنگ دوم بین‌الملل با تشکیل اتحادیه عرب (League of Arab States) در مارس ۱۹۴۵ م. آغاز شد. این تمایلات به دو علت عمده ظهور یافت: نخست دیدگاه‌های ضد امپریالیسم ناصر و دوم با ظهور رژیم صهیونیستی و شکست‌های اعراب از او. جمهوری متحده عربی (United Arab Republic) که در ۱ فوریه ۱۹۵۸ م. با اتحاد مصر و سوریه تشکیل شد، با کودتای سرهنگان در سوریه در ۲۸ سپتامبر ۱۹۶۱ م. رسماً پایان یافت، هر چند مصر تا مرگ ناصر در ۲ سپتامبر ۱۹۷۱ م. جمهوری متحده عربی نامیده می‌شد. سپس فدراسیون جمهوری عربی (Republic Federation of Arab) در ۱ ژانویه ۱۹۷۲ م. و با اتحاد مصر، سوریه و لیبی تشکیل شد و در ۱۹ نوامبر ۱۹۷۷ م. پایان یافت. جز این تمایلات دول عربی برای اتحاد، از ۱۴ فوریه تا ۲ اوت ۱۹۵۸ م. دو دولت پادشاهی هاشمی در عراق و اردن نیز تحت عنوان فدراسیون عرب هاشمی (Hashemite Arab Federation) متحد شدند.  
<sup>۳</sup> به عنوان نمونه نگرانی شاه و علم از وضع پاکستان (علم در پی واگذاری اجباری قدرت از سوی ایوب خان به یحیی خان فرمانده نیروی هوایی و دریایی خود) می‌نویسد: «مشب خیلی ناراحت هستم. کنار رفتن ایوب خان به این صورت برای ما خیلی خطرناک است»؛ نیز: ر. ک.: علم، ۱۳۸۰: ۱/ ۱۵۸؛ علم، ۱۳۷۱: ۶۳. ولی ۶ ماه بعد یحیی خان، سفری رسمی به ایران داشت و در مورد مطالب زیادی حتی مشکلات داخلی خودش با شاه ایران به‌طور خصوصی رایزنی کرد. (علم، ۱۳۸۰: ۲۸۸-۲۸۴).

در اینجا موارد مربوط به ناسیونالیسم عربی در سه بحث دسته‌بندی شده است.

### الف) مصر - روابط سیاسی متشنج با ایران

با روی کار آمدن جمال عبدالناصر که به اتفاق افسران دیگر در سال ۱۹۵۲ م. از طریق کودتا و برکناری ملک فاروق (حک: ۱۹۵۲-۱۹۳۶ م.)، رژیم پادشاهی را برانداخت، مصر سردمدار ناسیونالیسم رادیکال عرب شد. ناصر به شدت با آمریکا و انگلیس که آن‌ها را پایگاه اصلی امپریالیسم می‌خواند، مخالفت می‌کرد و آنان نیز همواره تلاش داشتند با همراهی نایب‌السلطنه عراق و رژیم عربستان، او را براندازند (بلوم، ۱۳۸۶: ۱۷۸-۱۷۶). این امر موجبات نزدیکی ناصر به بلوک کمونیسم و اتحاد شوروی را فراهم آورد (منسفیلد، ۱۳۵۰: ۱۲۵؛ علم، ۱۳۸۰: ۲۴/۲-۲۳). گفتنی است که ناصر کمترین علاقه‌ای به کمونیسم نداشت. شاهد مثال آنکه کمونیست‌های مصر را شاید به دلیل اندیشه سران حزب کمونیست که بعدها در قالب دکترین برژنف ارائه گردید، سرکوب نمود. فراتر اینکه ناصر در کتاب خود چهار اختلاف بزرگ سیاست خود با کمونیسم را چنین برمی‌شمرد: اول آنکه با مذهب مخالفت نداشت؛ دوم آنکه حکومت به طبقه خاصی محدود نبود؛ سوم آنکه زور و جبر اعمال نمی‌شد و نهایتاً بخش خصوصی باقی ماند و به حیات خود ادامه داد (منسفیلد، ۱۳۵۰: ۲۴۴). با این وجود، ناصر اتحاد شوروی را قدرتی بزرگ می‌دانست که منافع آن تصادفاً با منافع او هماهنگ شده بود (چامسکی ۱۳۸۷: ۳۶۵؛ منسفیلد، ۱۳۵۰: ۱۲۸). حمایت اتحاد شوروی از اعراب در قضیه فلسطین و آب‌های اردن و سرانجام امپریالیست خواندن رژیم صهیونیستی او را خرسند می‌ساخت، اما وقتی خروشچف گفت: ناسیونالیسم عرب مرحله‌ای در راه کمونیسم بیش نیست، ناصر را خشمگین ساخت (منسفیلد، ۱۳۵۰: ۱۸۹). به نظر می‌رسد که او هنوز شناسایی دولت صهیونیستی به وسیله اتحاد شوروی را از یاد نبرده بود (همان: ۱۲۸). با وجود اینکه ناصر در ۱۹۵۵ م. آشکارا با کمونیسم دشمنی ورزیده بود، ولی اتحاد شوروی در ۱۹۵۶ م. به انگلیس و فرانسه جهت پایان دادن به نبرد علیه مصر اولتیماتوم داد. این، بیانگر درک مشترک ناصر و شوروی نسبت به منافع و خطرات بود و همین امر برای تلقی منفی شاه نسبت به کمونیسم و ناصریسم با وجود مخالفت‌های آشکار ناصر با کمونیسم کفایت می‌کرد، چرا که شاه نیز - مانند ناصر - اعلام می‌کرد که بین کمونیسم و اتحاد شوروی تفاوت

قائل است. از دیگر سو، تضاد ایدئولوژیک حاکم بر دو کشور یعنی شوونیسم ایرانی و عربی، که خط سیر سیاست خارجی و منافع ملی دو کشور بر مبنای آن تعریف می‌شد نیز رقابت جدی بین ایران و مصر را موجب می‌گردید. به باور شاه، کتاب "فلسفه انقلاب" ناصر مشابه "نبرد من" هیتلر بود. شاه باور داشت که هدف ناصر حکومت بر مناطق گسترده‌ای از خاورمیانه است و با جان فاستر دالس<sup>۱</sup> وزیر خارجه آمریکا هم عقیده بود که الگوی عمل ناصر، هیتلر است که قصد داشت اروپای غربی را از راه استیلا بر منابع نفت، مطیع خود سازد (چامسکی، ۱۳۸۷: ۳۶۵). اتحاد مصر و سوریه در ژانویه ۱۹۵۸ م. تحت عنوان جمهوری متحده عرب از بیم بازی‌های آمریکا و سپس تشکیل اتحاد فدرال میان جمهوری متحد عرب و یمن (بلوم، ۱۳۸۶: ۱۸۰؛ آشوری، ۱۳۹۰: ۱۰۶) از یکسو و پیوستن عراق پس از انقلاب ژوئیه ۱۹۵۸ م. به اتحاد فدرال عرب برای مبارزه جدی علیه ایران (ازغندی، ۱۳۷۶: ۳۸۶) از دیگر سو، نه تنها مهر تأییدی بر برداشت منفی شاه نسبت به ناصر بود که حتی نگرانی ایالات متحده از رشد ملی‌گرایی مستقل در منطقه خاورمیانه را نیز تصدیق می‌کرد (چامسکی، ۱۳۸۷: ۳۴۷). این کنش‌ها اهدافی بود که ناصر پیش‌تر در کتاب خود از آن‌ها یاد کرده بود. تنش در روابط ایران و مصر که سرانجام به قطع روابط دیپلماتیک بین دو کشور (در شهریور ۱۳۳۹ ش.) انجامید، تنها ناشی از اتحاد مصر و دولت‌های عرب علیه ایران نبود؛ چرا که پیش‌تر وقتی حکومت حسین علاء در ۱۳۳۶/۸/۲۰ بحرین را استان چهاردهم ایران اعلام کرده بود (زرین‌قلم، ۱۳۳۷: ۹۴-۲۹۲) افزون بر موضع‌گیری شدید اتحادیه عرب علیه ایران (روزنامه کیهان، ۱۳۳۶/۸/۲۵)، دولت مصر نیز به ادعای حاکمیت ایران بر بحرین به شدت اعتراض کرده بود (ازغندی، ۱۳۷۶: ۳۹۲). شاه با آنکه در اواخر حکومت ناصر تا حدودی با او کنار آمده بود، همچنان ناصر را رقیبی سرسخت برای خود می‌دانست (علم، ۱۳۷۱: ۲۶۱؛ همان، ۱۳۸۰: ۱۰۲). توصیف او در خاطرات علم، دیدگاه شاه و علم را بهتر مشخص می‌سازد. برای نمونه دو مورد ذکر می‌شود. علم ذیل دوشنبه ۱۴ اردیبهشت ۱۳۴۹ ش./ ۱۹۷۰ م. می‌نویسد: «باز صحبت از ناصر حرامزاده شد. حالا شاهنشاه قبول می‌فرمایند که مرد باهوشی است ... آمریکایی‌ها اعلام کردند ممکن است به او کمک غذایی بدهند. شاهنشاه فرمودند غذای آمریکا، پول نفت اعراب، اسلحه روسی. این عجب گربه مرتضی علی است» (علم، ۱۳۸۰: ۴۴-۴۳). همان، ذیل سه‌شنبه ۱۳۴۹/۷/۷ ش./ ۱۹۷۰ م. می‌نویسد: «صبح خبر مرگ ناصر را از بی‌بی‌سی شنیدم. به شاه خبر دادم. گفت خبردار شده‌ام. شاهنشاه خیلی سرحال بودند!

<sup>۱</sup>. John Foster Dulles

مسلم است چرا. یک رقیب بزرگ خطرناک برای همیشه کنار رفت ... خودم عقیده دارم که [انصر] مرد پدر سوخته‌ای بود ... ناصر سه مرحله در زندگی داشت، اول آن که می‌خواست لیدر اعراب باشد و [عربیت] را زنده کند ... بعد می‌خواست به عنوان جنگ با رژیم صهیونیستی عملاً لیدر اعراب باشد ... در وهله آخر خودش را به دامن روس‌ها انداخت ... می‌خواست لیدر صلح با رژیم صهیونیستی باشد ... گو این که در سیاست همه این کارها مجاز است ...» (علم، ۱۳۸۰: ۱۲۶/۲-۱۲۴).

با وجود همه تلاش دکتر مصدق در حمایت از اعراب، مانند قطع رابطه با رژیم صهیونیستی و پیش‌تر از این، عضویت ایران در کمیسیون سازمان ملل جهت مطالعه بحران سیاسی یهودیان و فلسطینیان در اردیبهشت ۱۳۲۶، ناصر با درخواست از شیخ‌نشین‌های خلیج فارس مبنی بر هماهنگ کردن سیاست‌های جهانی و منطقه‌ای خود با مصر در تلاش برای عملی کردن انزوای سیاسی ایران در میان ملل عرب و مسلمان بود. تنها با کمک اقدامات حکومت وقت آمریکا بود که ایران توانست جایگاه منطقه‌ای خود را بهبود بخشد. چرا که واکنش آمریکا در قبال رشد تمایلات ملی‌گرایانه مستقل در میان دولت‌های عرب، نخست مداخله نظامی ناموفق در حمایت از متحد خود، رژیم کامیل شمعون<sup>۱</sup> در لبنان (منسفیلد، ۱۳۵۰: ۱۴۳؛ بلوم، ۱۳۸۶: ۱۸۷-۱۸۰) و دیگر حمایت بیش از پیش از رژیم صهیونیستی به عنوان ذخیره استراتژیک بود (چامسکی، ۱۳۸۷: ۳۶۷). در همین راستا، ایران و رژیم صهیونیستی به عنوان دو نیروی پلیسی همراه سایر متحدین خود مانند پاکستان، ترکیه و نیز عربستان، عهده‌دار نظم مطابق با خواست آمریکا در سطح خاورمیانه شدند. در بین کشورهای عرب، ایران و عربستان با وجود اختلاف بر سر تعیین حدفاصل فلات قاره‌ای بین دو کشور و نیز بدرفتاری عربستان با حجاج ایرانی<sup>۲</sup>، روابط خوبی با هم داشتند. این وضع، به شاه امکان می‌داد تا از عربستان به عنوان واسطه تعادل در جهت بهبود روابط با شیخ‌نشین‌های خلیج فارس و دیگر دولت‌های رادیکال عرب استفاده کند. اردن نیز با وجود آنکه رادیکالیسم عرب، ایران را تهدیدی فراگیر برای کشورهای عربی تلقی می‌کرد (متقی‌پور، ۱۳۷۸: ۲۰۲) کماکان نقش اخیر را برای ایران ایفا می‌کرد (علم، ۱۳۷۱: ۲۴۶ و ۲۱۳؛ همان، ۱۳۸۰: ۱۰۲/۲).

<sup>۱</sup>. Camille Chamoun

<sup>۲</sup>. از نمونه‌های برجسته اعدام حاج ابوطالب یزدی در مکه توسط وهابیان به بهانه آلودن عامدانه کعبه بود که به قطع روابط سیاسی ایران و عربستان از ۱۳۲۲ تا ۱۳۲۷ ش. و تحریم حج برای پنج سال از طرف ایران انجامید (امین، ۱۳۸۱: ۱۵۷).

### ب) مصر - پاکستان: تمایز سیاست خارجی

آنچه در وهله نخست سبب ناهمخوانی دیپلماسی خارجی مصر و پاکستان می‌شد، جایگاه جغرافیایی نامتجانس دو کشور و به تبع آن تمایز پویای سیاست خارجی آن دو دولت در قبال کشورهای منطقه و کلیت نظام بین‌الملل بود. مصر، وزنه‌ای سنگین در خاورمیانه و به ویژه دارای نفوذ بسیار در میان دولت‌های عرب بود. این، ناشی از اقتدار سنتی مصر در منطقه نیز بود. در نتیجه ناصر، حتی به مقابله با سردمداران نظام سرمایه‌داری پرداخت. چنانکه با مرگ ناصر و گرایش سادات به غرب، دولت‌های عرب دنباله‌رو مصر شدند. اما پاکستان، برخلاف مصر، نه تنها قدرت درخور توجهی در خاورمیانه نبود، بلکه تمام تلاشش حفظ موجودیت رژیم نوپایش بود. چرا که پاکستان نه تنها هیچ‌گونه سابقه حاکمیت سنتی که حتی موجودیت تاریخی در منطقه نیز نداشت. پاکستان کشوری نوپا بود که ماهیت پویای سیاست منطقه، آن را به گرایش و بستگی قوی با اردوگاه غرب - چیزی که ناصر آن را امپریالیزم می‌خواند - سوق می‌داد. بورک<sup>۱</sup> و زایرینگ<sup>۲</sup> در نتیجه‌ای که بر کتاب خود تحت عنوان *تاریخ روابط خارجی پاکستان* نوشته‌اند و در آن مؤلفه‌های مؤثر بر روابط خارجی پاکستان را برشمرده‌اند، معتقدند سیاست خارجی پاکستان ارتباط تنگاتنگی با ملاحظات امنیتی آن کشور داشته و در برابر تهدید هند یا باید کمک مسکو را جلب می‌کرده و یا خود را در چشم واشنگتن عزیز می‌ساخته است و چون دولتمردان وقت پاکستان درس خوانده غرب بودند و واشنگتن کمک بیشتری می‌کرد، آمریکا برگزیده شد (بورک و زایرینگ، ۱۳۷۷: ۴۹۰).

ناصر نیز از حمایت‌های اردوگاه سوسیالیسم بهره می‌برد. در این راستا، تفاوت ماهیت سیاست خارجی دو کشور بر مناسبات دوجانبه نیز سایه انداخته بود. در اساس، میل ناصر به استقلال کشورهای دنیای سوم بر وابستگی‌های تاریخی با کشورهای عرب، آفریقایی و مسلمانی که او در فلسفه انقلاب از آن‌ها یاد کرده بود، برتری داشت. لذا هنگامی که کشور مسلمان پاکستان از طریق پیمان بغداد با غرب مربوط شد، ناصر علاقه و تمایل بیشتری نسبت به دولت و کشور غیرمسلمان هندوستان پیدا کرد (منسفیلد، ۱۳۵۰: ۱۲۶). پاکستان نیز بر اساس سیاست منطقه‌ای واشنگتن با بلوک شرق و همگرایان به آن از جمله مصر همبستگی

<sup>۱</sup>. Burke

<sup>۲</sup>. Ziring

نداشت. با وجود دشمنی ناصر با دکترین کمونیسم، وقتی اتحاد شوروی واکنش خصمانه‌ای به پیمان سنتو نشان داد، پیوندهای خود را با شوروی تقویت کرد و ایران و دیگر کشورهای پیمان یاد شده را شدیداً محکوم کردند (گازیوروسکی، ۱۳۷۱: ۲۱۰). در وجه دیگر، دوستی ناصر و نهر با عنایت به اینکه مصر و هند از پایه‌گذاران جنبش عدم تعهد<sup>۱</sup> بودند، هرگونه شکی را در این زمینه مرتفع می‌کند. هند از اصلی‌ترین دوستان مصر - به ویژه در دوران ناصر - بزرگ‌ترین دشمن پاکستان بود. به این ترتیب، منافع ملی و انگیزه‌های سیاسی مبتنی بر حاکمیت ویژه مسلط بر دولت‌های مصر و پاکستان موجبات ناسازگاری خط‌مشی سیاست منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای آن دو کشور را فراهم می‌کرد. ایوب‌خان رئیس‌جمهور پاکستان (حک: ۱۹۵۸ تا ۱۹۶۵ م.) در تلاش برای نزدیکی به کشورهای اسلامی کوشید با مصر دوست و از رأی آن کشور و کشورهای دنباله‌رو آن مانند غنا در حل مناقشه با هند بر سر کشمیر استفاده کند، اما ناصر که تمایلی به خدشه وارد شدن به رابطه ویژه خود با هند نداشت، زیر بار چنین عملی نرفت (بورک و زاپرینگ، ۱۳۷۷: ۳۳۲-۳۳۰).

### پ) ایران و عراق؛ تنش سیاسی - نظامی: نگرانی پاکستان

روابط ایران و عراق پس از جدایی عراق از امپراتوری بریتانیا و به ویژه با امضای قرارداد ۱۳۱۶ ش. سعدآباد و نیز پیوستن ایران به پیمان بغداد مسالمت‌آمیز بود. در این دوران تا روی کار آمدن سرهنگ قاسم، تنش جدی در روابط دو کشور به چشم نمی‌خورد و هر دو دولت مایل به رفع اختلافات قدیمی و روابط دوستانه بودند (وزارت امور خارجه، ۲۵۳۵: ۴۹ و ۲۳-۱۷). اختلاف‌های پیشین ایران و عراق در حقیقت پس از فروپاشی رژیم سلطنت در عراق و با روی کار آمدن رژیم کودتایی قاسم در ۱۳۳۷ ش. / ژوئیه ۱۹۵۸ م. دوباره نمایان شد. علت تنش سیاسی در روابط دو کشور به نظر می‌رسد از یک‌سو تمایلات شاه ایران به عنوان یک قدرت سنتی منطقه خاورمیانه جهت گسترش نفوذ خود در منطقه و از طرفی غلبه روح عرب‌گرایی بر افکار انقلابیون عراق باشد، این دو طرز فکر در اساس ناهم‌سازگار می‌نمود.

<sup>۱</sup> نام نخستین آن Non-Commitment Movement به معنی «جنبش عدم تعهد» بود، اما خیلی زود نام این جنبش به Non-Aligned Movement به معنی «جنبش عدم‌انسلاک» یا غیرمنسلک تغییر یافت. با این همه در زبان فارسی همچنان این جنبش را با نام «عدم‌تعهد» و اعضای آن را با عنوان «غیرمتعهدها» می‌نامند.



مهم‌ترین نمود رشد ملی‌گرایی مستقل در عراق، خروج این کشور از پیمان سنتو و تسلیم اسناد سری پیمان به مصر به عنوان یکی از دشمنان بزرگ شاه ایران بود. فارغ از این امر که تسلیم اسناد سبب وحشت دیگر اعضای پیمان سنتو و عقد قرارداد دوجانبه با آمریکا گردید، برخی از کنش‌های ناهمخوان دولت عراق با خط سیر سیاست خارجی ایران و نیز منافع منطقه‌ای غرب، سبب ترس بیشتر شاه و حتی آمریکا نسبت به ماهیت رژیم عراق و واکنش متقابل گردید. از جمله اقدامات تنش‌زای عراق در دوران عبدالکریم قاسم (حک: ۱۹۶۳-۱۹۵۸ م.)، ادعای وی مبنی بر حاکمیت کامل عراق بر اروندرود و نیز متعلق بودن استان خوزستان به عراق بود که سبب برخوردهای پراکنده‌ای بین دو کشور گردید (ازغندی، ۱۳۷۶: ۴۰۱). ادعای جدید سرهنگ قاسم مبنی بر مالکیت کویت از جانب قوای مشترک اتحادیه عرب<sup>۱</sup> - هر چند این اشغال به درخواست حکومت کویت برای حفظ استقلال آن کشور صورت گرفت - جدی بودن خطرات رژیم عراق و سرشت ناسیونالیسم عربی را آشکار می‌ساخت (منسفیلد، ۱۳۵۰: ۱۶۶). از دیگر سو، تمایلات سوسیالیستی قاسم و تجدید روابط عراق و شوروی نیز نگرانی‌های عمده‌ای را برای شخص شاه به وجود آورد؛ پاکستان نیز فارغ از این احساس خطر نبود. گرچه با کودتای فوریه عبدالسلام عارف (حک: ۱۹۶۸-۱۹۶۳ م.) در ۸ فوریه ۱۹۶۳ م. ۱۹/ بهمن ۱۳۴۱ ش. و سرنگونی قاسم، یک دوره آرامش بین دو کشور ایران و عراق برقرار شد، ولی این دوره پنج ساله با روی کار آمدن حسن البکر، رئیس‌جمهور (حک: ۱۹۶۸-۱۹۷۹ م.)، و صدام حسین، نخست‌وزیر (حک: ۲۰۰۳-۱۹۷۹ م.) پایان یافت و روابط دو کشور تیره‌تر از هر زمانی شد. جنگ سرد ایران و عراق در دوران حسن البکر به اوج خود رسید<sup>۲</sup>. سرانجام با تصرف جزایر سه‌گانه ابوموسی، تنب بزرگ و کوچک توسط ایران در دسامبر ۱۹۷۱ م.، دولت عراق با ایران قطع رابطه کرد و اعلام نمود جزایر سه‌گانه و خلیج فارس متعلق به اعراب است. گرایش‌های سوسیالیستی سران عراق با امضای پیمان پانزده ساله امنیتی-اقتصادی با شوروی در آوریل ۱۹۷۱ م. ۱۳۵۱/ ش. رسمیت یافت و تیرگی بیشتر روابط تهران-بغداد را در پی داشت. هم‌رأی ایران، پاکستان نیز که همواره از گسترش

<sup>۱</sup>. شامل جمهوری متحده عربی (سوریه و مصر)، اردن، عربستان و سودان.

<sup>۲</sup>. عراق دشمنان شاه مانند تیمور بختیار را پناه داده بود و شاه نیز در کودتای نافرجامی علیه حسن البکر دست داشته است (ر.ک.: علم، ۱۳۷۱: ۱۹۷-۱۹۶؛ همان، ۱۳۸۰: ۱/ ۳۶۲).

نفوذ کمونیسم بیمناک بود، بسط نفوذ شوروی در سطح منطقه را به منزله محدود شدن حوزه عمل دیپلماسی خارجی خود می‌دانست. این امر، انزوای سیاسی پاکستان و ناکام ماندن تلاش‌های رهبران پاکستان در جهت فرار از این انزوا را در پی داشت. کشف تعدادی اسلحه در سفارتخانه عراق در پاکستان که مسلماً برای شورشیان بلوچ در مرز پاکستان و با اندک آینده‌نگری، سرایت دادن این ناآرامی‌ها به مرزهای بلوچستان ایران بود، نگهداری می‌شد، نیز در افزایش سوءظن رهبران پاکستان در قبال عراق بی‌تأثیر نبود. فارغ از این، بغداد سال‌ها بود که به صورت [حامی] جبهه آزادی‌بخش بلوچستان درآمده بود<sup>۱</sup> (ازغندی، ۱۳۷۶: ۳۸۰).

علت اصلی دشمنی شاه با این اقدامات دولت عراق و یا به عبارت بهتر، علت دشمنی عراق با رژیم شاه این بود که ایران همواره خواستار ایفای نقش ملی رهبری منطقه‌ای بود، اما عراق همسایه ناسازگاری بود (علم، ۱۳۷۱: ۱۳۱؛ متقی‌پور، ۱۳۷۶: ۲۰۵). در این راستا، چون رژیم انقلابی عراق سد راه ایران در این آرزوی دیرینش بود، لذا با مخالفت‌های شاه روبه‌رو شد. به این ترتیب، جهت‌گیری رادیکال و ضد امپریالیست عراق زمینه را برای مداخله ایران در مسائل قومیتی عراق و کاهش قدرت تأثیرگذار آن کشور در حوادث منطقه فراهم می‌آورد. واکنش شاه نسبت به رادیکالیست‌های عرب از جمله عراق در مخالفت با پذیرش نقش ملی رهبری منطقه‌ای ایران، حمایت از شورش کردهای عراق بود. شاه حتی تهدید کرد ارتش ایران قادر است در عرض ۲۴ ساعت خود را به دروازه‌های بغداد برساند. ولی با تحلیل قدرت گردهای عراق در برابر ارتش آن کشور، شاه سیاست خود را تغییر داد و با امضای قرارداد ۱۹۷۵ م. الجزایر با دشمنان قدیمی‌اش کنار آمد (پارسونز، ۱۳۶۳: ۴۳). هر چند برخی پژوهشگران اتحاد شاه با اردوگاه غرب و تکیه کشورهای ناسیونالیست عرب بر اتحاد شوروی را از دلایل اصلی دشمنی و عداوت بین دو طرف دانسته‌اند (طارمی، ۱۳۷۹: ۱۲۲) با این حال، نگرانی‌های شاه از افزایش رژیم‌های انقلابی در خاورمیانه را نیز نباید از خاطر دور ساخت. بر این اساس، انقلاب ضد سلطنتی عراق می‌توانست برای مخالفین شاه چه در داخل و چه در خارج، سرمشق باشد. این امر، فارغ از نظر پیش‌گفته، از جمله علل روانی تنش در روابط دو کشور به شمار می‌رفت.

<sup>۱</sup>. همانطور که شاه ایران معتقد بود برخی گرایش‌های استقلال‌طلبانه بلوچستان پاکستان به تحریک روس‌ها متحد عراقی‌ها نیز بوده است (ر.ک.: علم، ۱۳۷۱: ۳۳۵).

## پاکستان و افغانستان؛ تنش سیاسی دائمی

پاکستان با افغانستان نیز روابط نامطلوبی را پشت سر می‌گذاشت. اختلافات پاکستان و افغانستان بر سر مسائل مرزی بود. افغان‌ها باور داشتند که مناطق وسیعی از سرزمین‌های افغان‌نشین - که زیر فشار استعمار انگلستان از کشور آن‌ها جدا شده و اکنون بر اساس حق جانشینی به پاکستان به ارث رسیده است - باید به افغانستان بازپس داده شود. افغان‌ها بر اساس این طرز تفکر از هنگام استقلال پاکستان، خواهان الحاق پشتونستان، شامل ایالات سرحد و بلوچستان پاکستان به افغانستان بودند (بهمنی قاجار، ۱۳۸۲: ۶۴). برخی دیگر از پژوهشگران روابط خارجی باور دارند که افغانستان بر تشکیل کشور جداگانه‌ای در دو سوی مرز به نام پشتونستان اصرار می‌ورزید (ازغندی، ۱۳۷۶: ۳۸۱)، در هر حال پاکستان به شدت با این مواضع مخالفت داشت. گفتنی است اختلافات دو کشور تنها به قطع روابط دیپلماتیک منتهی نشد، به نحوی که روابط دو کشور در دوران نخست‌وزیری داوود خان در افغانستان تا حد یک جنگ سرد تمام‌عیار نیز گسترش یافت (بهمنی قاجار، ۱۳۸۲: ۶۴-۶۳؛ علم، ۱۳۸۲: ۵/۳۸۹). از آنجایی که دولت ایران از تنش در روابط این دو همسایه خود نگران بود، در ۱۳۴۱ ش. ۱۹۶۲ م. برای حل اختلافات دو کشور تقاضای میانجی‌گری نمود. این درخواست از جانب هر دو کشور پذیرفته شد و در همین راستا شاه ایران به کابل سفر کرد. هر چند ره‌آورد تلاش‌های پیگیر ایران، کاهش چشمگیر تنش‌های فی‌مابین آن دو کشور بود، با این وجود، همین روابط خصمانه، سبب‌ساز بی‌نتیجه ماندن پیشنهاد ژنرال ایوب خان، رئیس‌جمهور پاکستان مبنی بر تشکیل کنفدراسیون ایران، پاکستان و افغانستان گردید. نمونه دیگر تلاش ایران در جلوگیری از فشار افغان‌ها بر پاکستان در سال ۱۳۴۷ ش. بود که شاه آن‌ها را از سوء استفاده از مشکلات پاکستان بر حذر داشت و از سویی هم می‌کوشید رابطه پاکستان را با واشنگتن مستحکم و آمریکا را به فروش اسلحه به پاکستان در برابر هند متقاعد کند. علم در ذیل یادداشت‌های خود به تاریخ ۱۳۴۷/۱۲/۲۰ ش. در آستانه سفرش به افغانستان نوشته است: «شاهنشاه ... فرمودند هم راجع به هیرمند صحبت کن و هم به افغان‌ها بگو، وضع پاکستان نگران‌کننده است. ولی خیال نکنید که از این وضع استفاده ببرید و موضوعات سرحدی و پشتونستان را بی‌جهت آتش بزنید، باید با ما جبهه متحدتری داشته باشید که اگر پاکستان به کلی به طرف چپ رفت بتوانید خودتان را حفظ کنید» (علم، ۱۳۸۰، ۱/۱۴۶؛ همان ۱۳۷۱: ۱۰۲-۱۰۱ و همان، ۱۳۸۰: ۲۰۲).

نفوذ ویژه اتحاد شوروی تنها به افغانستان - که به نظر می‌رسد طی سازش با آمریکا که در ازای نفوذش در ایران، افغانستان را حریم امنیتی و حوزه نفوذ اختصاصی خود می‌دانست - ختم نمی‌شد. شوروی افزون بر نفوذ در افغانستان، در صدد استیلا بر اقیانوس هند بود و این امر موجب نگرانی رهبران پاکستان می‌شد (همان، ۱۳۷۱: ۳۳۶-۳۳۵). برعکس هم‌پیمانی پاکستان با آمریکا و متحدین منطقه‌ای آن کشور نگرانی خاطر افغانستان و شوروی را نیز فراهم می‌ساخت. همان‌طور که ایران در قبال هم‌پیمان خود به ایفای نقش مثبت پرداخت، حکومت وقت آمریکا نیز در ازای کمک‌های نظامی خود از ارتش پاکستان انتظار حفظ منافع منطقه‌ای آمریکا به خصوص در جلوگیری از نفوذ روس‌ها به جنوب، که مسلماً پس از اشغال نظامی افغانستان توسط شوروی، نقش اخیر جدی‌تر نیز گردید، داشت (فردوست، ۱۳۷۴: ۵۴۶). شاه کوشید با کمک‌های جداگانه ۲۵۰ میلیون دلاری به افغانستان و پاکستان (عاقلی، ۱۳۷۰: ۷۸۶) به‌ویژه در راستای برقراری توازن بین دو کشور از یک‌سو و مهم‌تر به منظور گسترش حوزه نفوذ خود و کسب موقعیت هژمونی و افزایش قدرت یارگیری در سطح منطقه صورت پذیرفت،<sup>۱</sup> گام بردارد. اما با کودتای کمونیستی ۱۳۵۷ ش. نورمحمد تره‌کی در افغانستان نه تنها تلاش‌های شاه بی‌نتیجه جلوه‌گر شد، بلکه ترس او از چیرگی بی‌چون و چرای شوروی در افغانستان را دو چندان نمود و «دیگر شکی برای شاه باقی نماند که شوروی در تلاش برای حمله فراگیر از مرزهای شمالی کشور است» (هویدا، ۱۳۷۰: ۱۱۰). جای تردیدی نیست اشغال افغانستان در راستای دکترین برژنف<sup>۲</sup> صورت می‌گرفت و به همین دلیل، مقامات پاکستان از گسترش کمونیسم در کشورشان نگران بودند. تنش‌زا بودن ادعاهای افغانستان نیز گذشته از آن که تمامیت ارضی پاکستان را نشانه می‌رفت، خواه ناخواه زمینه بسط نفوذ سوسیالیسم را در پاکستان فراهم می‌ساخت. امری که هم پاکستان و هم ایران به شدت از آن وحشت داشتند و در اساس به همین منظور، عضویت در پیمان‌های منطقه‌ای را برای امنیت ملی خود ضروری تشخیص می‌دادند. نتیجه مجموعه معادلات فوق

۱. این در حالی است که خود محمدرضا پهلوی بدون اشاره به این موارد می‌نویسد: «پیروی از اصل «امنیت ایران» ما را بر آن داشت تا در زمانی که افغانستان مشکلات مالی داشت، به او یاری دهیم». ر. ک.: پهلوی، ۱۳۷۲: ۲۷۱.

۲. Brezhnev Doctrine

این اصطلاح در خارج از شوروی وضع شد و نام دیگر آن «دکترین حاکمیت محدود» است. به موجب این اصل، هرگاه سوسیالیسم در کشوری به خطر افتد، دیگر کشورهای سوسیالیست حق دارند برای نگهداشت سوسیالیسم در آن کشور دخالت کنند.

در عرصه تحولات پاکستان و افغانستان همراه با مداخلات شوروی در این کشور، چیزی جز هم‌گرایی بیشتر در روابط ایران و پاکستان جهت مقابله ترکیبی با نیروهای معارض نبود.

### روابط شوروی با ایران و پاکستان؛ کمونیسم روسی ایدئولوژی چالش برانگیز

اتحاد شوروی بزرگ‌ترین خطری بود که امنیت رژیم شاه و حتی امنیت ملی ایران را تهدید می‌کرد. در اساس، تهدیدی که از سوی شوروی متوجه ایران بود، دو بُعد داشت؛ مهم‌ترین بُعد این تهدید، ناشی از تضاد بین کمونیسم و نظام پادشاهی بود. ایدئولوژی کمونیسم که مبلغین اصلی آن روس‌ها بودند، به وضوح و به شدت با حکومت سلطنتی مخالفت داشت. بُعد دوم تهدیدی که از طرف شوروی نشأت می‌گرفت، متوجه تمامیت ارضی، قلمرو و جمعیت کشور بود (طارمی، ۱۳۷۹: ۱۲۰). حتی موافقت اتحاد شوروی با حکومت پهلوی اول، ناشی از تمایل ضمنی وی به ایرج میرزا اسکندری، رهبر حزب سوسیالیست ایران بود. لنین تصور می‌کرد دولت مطلقه مدرن پهلوی اول به عصر اشرافیت زمین‌داری بر ایران پایان خواهد داد و در نتیجه مهاجرت روستاییان، گسترش شهرنشینی و توسعه صنایع و رشد طبقه بورژوازی (به گفته و باور مارکسیست‌ها) طبقه کارگر صنعتی نیز به وجود خواهد آمد و تعارض کارگر و سرمایه‌دار به سرعت زمینه استقرار نظام سوسیالیستی را فراهم خواهد نمود (بیگدلی، ۱۳۸۵: ۳۸). ولی رضاخان پس از کسب قدرت به سرکوب سوسیالیست‌ها پرداخت. این در حالی بود که از دیدگاه نظریه‌پردازان اتحاد جماهیر شوروی، جایگاه راهبردی ایران برای گسترش انقلاب کمونیستی اهمیت فوق‌العاده‌ای داشت و ایران در نظر آن‌ها حوزه طبیعی جنبش کمونیستی تلقی می‌شد. (پرتوی، ۱۳۸۱: ۶۸). بنابراین شوروی به ایران به عنوان حریم امنیتی خود نگاه می‌کرد و نه تنها خواهان سلطه بر آن، بلکه در تکاپوی طرد دشمنان خود یعنی آمریکا و انگلیس از این حوزه بود. در همین راستا، اتحاد شوروی در جریان جنگ دوم بین‌الملل، ضمن تجاوز<sup>۱</sup> نه تنها مانع خروج نیروهایش از ایران شد که حتی آشکارا و با جدیت از تجزیه‌طلبان<sup>۲</sup> داخلی نیز حمایت می‌کرد. لذا حکومت محمدرضا پهلوی به شوروی به عنوان بزرگ‌ترین و قوی‌ترین تهدیدی که متوجه امنیت رژیم بود، می‌نگریست. در نتیجه تقریباً تمام قوای رژیم پهلوی صرف مقابله با تهدید کمونیسم

<sup>۱</sup>. Aggression

<sup>۲</sup>. Separatism

می‌گردید (طارمی، ۱۳۷۹: ۱۲۰). از زمان خروج نیروهای شوروی از ایران تا آغاز دوره تنش‌زدایی<sup>۱</sup> بین شرق و غرب، روابط دو کشور بی‌ثبات و همراه با تنش بود. دهه ۳۰ شمسی/ ۵۰ میلادی، اوج تنش در روابط دو کشور بود و علت اساسی آن، عضویت ایران در پیمان سنتو و نیز سرکوب حزب توده از سوی حکومت ایران بود. سپس دستگیری سرگرد گوزنستف<sup>۲</sup>، وابسته نظامی شوروی که ایران مدعی بود با حزب توده تماس داشته است، به تیرگی هر چه بیشتر روابط دو کشور دامن زد (هوشنگ‌مهدوی، ۱۳۷۳: ۲۲۴). عقب‌نشینی شوروی در ماجرای خلیج خوک‌ها آغاز دوره تنش‌زدایی بود. در نتیجه اتحاد شوروی در دهه ۶۰ میلادی نه‌علیه عضویت ایران در پیمان سنتو و وابستگی این کشور به ایالات متحده و استقرار مراکز استراق سمع آمریکا در مرزهای شمالی ایران اقدامی صورت داد و نه‌با جاه‌طلبی‌های ایران در حوزه خلیج فارس و اقیانوس هند به صورت جدی مخالفت ورزید. اتحاد شوروی، دشمنی ایران با کمونیسم، به عهده گرفتن نقش ژاندارمی منطقه و تأثیرپذیری شدید ایران از آمریکا را نادیده گرفت تا به دو هدف مهم در سیاست خارجی خود نسبت به ایران دست یابد: نخست آنکه حکومت ایران را به اتخاذ سیاست تحکیم بیشتر روابط اقتصادی و صنعتی با کشورهای اردوگاه شرقی تشویق کند و دیگر آنکه بدین طریق، موازنه‌ای بین روابط ایران با جهان غرب به‌وجود آورد (ازغندی، ۱۳۷۶: ۳۰۴). به نظر نمی‌رسد که اتحاد شوروی صرفاً به یاری دستگاه سیاست خارجی خود به اهداف مورد نظرش رسیده باشد، بلکه تلقی درست شاه از این حقیقت که از دست دولت آمریکا کار چندانی برای کمک به وی در مقابل تهدیدهای جدیدی که در منطقه در حال ظهور بود، ساخته نیست، شیخ شبه‌پیروزی دستگاه دیپلماسی شوروی را به ذهن متبادر می‌کند (طارمی، ۱۳۷۹: ۱۲۱). چرا که این همکاری استثنایی بین دو کشور خواست شاه نیز بود تا امنیت رژیم خود را در معادلات نوین منطقه‌ای حفظ کند (دانکوس، ۱۳۶۷: ۲۲۴). با این حال، شاه همچنان از تهدیدهای ایدئولوژیک شوروی نگران بود، در نتیجه آشکارا اعلام کرد: من بین کمونیسم و اتحاد شوروی فرق می‌گذارم (مصاحبه شاه با تلویزیون لندن در ۱۳۴۳/۱۲/۱۳ به نقل از ازغندی، ۱۳۷۶: ۲۶۷؛ طارمی، ۱۳۷۹: ۱۲۱). با وجود بهبود نسبی

<sup>۱</sup>. Detent Era

<sup>۲</sup>. Kuzenetsov

روابط دو کشور، در دهه ۵۰ شمسی / ۷۰ میلادی چند مسئله سبب نگرانی جدی شاه در رابطه با شوروی شد: ۱- حضور ناوگان شوروی در خلیج فارس و اقیانوس هند، ۲- ارتقای روابط شوروی و عراق و امضای قرارداد ۱۵ ساله امنیتی بین دو کشور و ۳- جنگ هند و پاکستان و زایش کشور بنگلادش که ناشی از نزدیکی هر چه بیشتر شوروی و هند بود (پرتوی، ۱۳۸۱: ۷۷؛ هویدا، ۱۳۷۰: ۱۱۰). بنابراین، هر چند در دوران تنش‌زدایی شرق و غرب و با عادی شدن روابط تهران - مسکو از خطر حمله نظامی شوروی به ایران کاسته شد (طارمی، ۱۳۷۹: ۱۲۱)، ولی با رخداد انقلاب کمونیستی ۱۳۵۷ افغانستان، شاه تا حد زیادی از حمله شوروی به ایران وحشت‌زده شده بود (هویدا، ۱۳۷۰: ۱۱۰).

در جانب دیگر ماجرا، پاکستان نیز به چند دلیل با اتحاد شوروی سر ناسازگاری داشت: نخست، تضاد ایدئولوژی کمونیسم با ایدئولوژی اسلامی و در نتیجه نارضایتی و ناسازگاری کرملین با رژیم حکومتی پاکستان؛ دوم دوستی اتحاد شوروی و هند که بزرگ‌ترین دشمن پاکستان بود؛ سوم دوستی شوروی با ناصر که به علت حضور پاکستان در پیمان سنتو با آن کشور با وجود مسلمان بودن مخالفت داشت و چهارم آنکه واکنش شدیدی که شوروی نسبت به پیمان سنتو بروز داد. در این بین آنچه بدگمانی رهبران پاکستان نسبت به اتحاد شوروی را فراهم می‌آورد، یکی تلاش شوروی در افغانستان و در نتیجه یافتن راهی به سمت آب‌های گرم بحر عمان (فردوست، ۱۳۷۴: ۵۴۱) بود و دیگر همکاری اتحاد شوروی با عراق که به فعالیت‌های براندازی در هر دو کشور ایران و پاکستان تمایل شدیدی داشت. لذا پاکستان برای حفظ حاکمیت ملی<sup>۱</sup> خود به ناچار استراتژی آمریکامحور را - مانند ایران - در سیاست خارجی خود تعریف می‌کرد. افزون بر این، تحرکات اتحاد شوروی در اقیانوس هند با بازدید روزانه یک ناوگان دریایی آن کشور از هند و بنادر پاکستان، عراق و سومالی پس از اعلام بریتانیا مبنی بر خروج نیروهایش از شرق کانال سوئز در ۱۳۴۷ ش. / ۱۹۶۸ م. که ناشی از مسابقه تسلیحاتی بین ابرقدرت‌ها بود، وحشت بیش از پیش سران پاکستان را موجب گردید (الهی، ۱۳۷۰: ۱۰۸-۱۰۷). تحت این شرایط، پاکستان از سه جهت افغانستان - که در یک جنگ سرد تمام‌عیار با پاکستان به سر می‌برد و نیز حوزه نفوذ<sup>۲</sup> شوروی بود - هندوستان و حوزه اقیانوس هند در محاصره دشمنانش بود. این، تقریباً مشابه

<sup>۱</sup>. Sovereignty

<sup>۲</sup>. Sphere Of Influence

همان وضعیتی بود که ایران نیز از ناحیه شوروی، عراق و کشورهای رادیکال عرب و افغانستان با آن روبرو بود. شرایط مشابه، درک مشترک دو کشور نسبت به تهدیدهای منطقه‌ای را فراهم می‌آورد. در نتیجه تلاش‌های گسترده شاه در منطقه در جهت ایجاد اتحادهای غیررسمی با سایر دول وابسته به غرب و نیز کمک‌های مالی و سرمایه‌گذاری مشترک در کشورهای خاورمیانه (طارمی، ۱۳۷۹: ۱۲۰-۱۱۹) و حتی اعلام شاه مبنی بر اینکه دفاع از سومالی را در برابر تهدیدهای شوروی به عهده خواهد گرفت از یک‌سو و پیشنهاد کنفدراسیون سه‌گانه ایوب خان، رئیس‌جمهور پاکستان برای دفاع بهتر در برابر شوروی از دیگر سو، همه در راستای کاستن از نفوذ اتحاد جماهیر شوروی و متحدین منطقه‌ایش بود (بهمنی قاجار، ۱۳۸۳: ۶۳). به عنوان نمونه، اسناد اداره کل هشتم ساواک که بیان‌کننده رهیافت مقابله‌جویی ترکیبی و چندجانبه با اتحاد شوروی و همکاری مستمر با سرویس‌های امنیتی غرب است (متقی‌پور، ۱۳۷۸: ۱۹۷) و این خود تا حد زیادی ناشی از باور شاه به اصل دومینو در دینامیک سیاست خارجی منطقه بود (چامسکی، ۱۳۸۷: ۳۶۴)، مجموع این شرایط نزدیکی هر چه بیشتر ایران و پاکستان را در پی داشت.

### پیمان سنتو

سنتو<sup>۱</sup> پیمانی نظامی-امنیتی بود که در ۲۴ فوریه ۱۹۵۵ م. میان ترکیه، انگلیس، ایران، پاکستان و با نظارت ایالات متحده برقرار شد (مقتدر، ۱۳۵۰: ۱۶۳؛ آشوری، ۱۳۹۰: ۸۹). تا پیش از خروج عراق در ۱۹۵۹ م. نام آن "پیمان بغداد"<sup>۲</sup> بود (وزارت امور خارجه، ۲۵۳۵: ۴۹). سنتو در حقیقت حلقه مرکزی سیستم دفاعی غرب شناخته می‌شد، چرا که ناتو<sup>۳</sup> و سیتو<sup>۴</sup> را به هم می‌پیوست. به نظر می‌رسد دو علت بنیادی شکل‌گیری پیمان سنتو در وهله نخست، نگرانی ایالات متحده از فرو افتادن کشورهای جهان سوم و به‌ویژه کشورهای هم‌مرز شوروی در دام کمونیسم (ازغندی، ۱۳۷۶: ۳۷۵-۳۷۴) و در وهله دوم، خواست کشورهای کوچک برای حفظ امنیت خود در قالب سیستم‌های امنیت جمعی منطقه‌ای<sup>۵</sup> با درک

1. The Central Treaty Organization (CENTO)

2. Baghdad Pact

3. North Atlantic Treaty Organization (NATO)

4. South East Asian Treaty Organization (SEATO)

5. Regionalism



ناکارآمدی در سیستم امنیت جهانی و دسته‌جمعی مقرر در منشور ملل متحد بود (مقتدر، ۱۳۵۰: ۱۶۲). لذا در نتیجه تلخ‌کامی‌های ایران در جنگ دوم بین‌الملل، این اندیشه که تنها در صورتی یک حکومت می‌تواند از حق حاکمیت خود دفاع نماید که توان نظامی کافی در برابر اشغالگران داشته باشد، بر ذهن سیاسیون ایران و به‌ویژه شخص شاه چیره گردیده بود<sup>۱</sup> (روزنامه اطلاعات ۱۳۳۲/۰۹/۱۴). احساس خطر پاکستان از دشمنان پیرامونی‌اش که خواستار تجزیه تمامیت ارضی و نیز انهدام حاکمیت ملی این کشور بودند، بیش از ایران بود. مثلاً بوگرا<sup>۲</sup> نخست‌وزیر پاکستان در انتقاد از نهر و نسبت به کمک نظامی آمریکا به پاکستان نوشت: توان نظامی و اقتصادی هند به مراتب بیشتر از پاکستان است و با این تفاوت بزرگ، روابط دوستانه ممکن نخواهد شد. در نتیجه، پاکستان برای دفع خطر، افزون بر عضویت در پیمان سیتو، در پیمان سنتو نیز مشارکت فعال داشت (بورک و زایرینگ، ۱۳۷۷: ۲۳۸). هند این دو پیمان را سبب ضعف بیشتر کشورهای عربی و نفوذ عمیق‌تر شوروی در خاورمیانه و محصور شدن هند می‌دانست، لذا قرارداد معروفی را با چین امضا کرد (همان: ۲۴۱). شوروی در یادداشت اعتراضی به ایران، این پیمان را وسیله‌ای برای حفظ و استقرار مجدد استعمار در کشورهای منطقه (ایران، عراق، ترکیه و پاکستان) دانست و اقدام ایران را ناقض حُسن همجواری و تعهدات قراردادهای ۱۹۲۱ م. و ۱۹۲۷ م. ارزیابی کرد<sup>۳</sup> (پرتوی، ۱۳۸۱: ۷۳؛ فردوست، ۱۳۷۴: ۵۳۴). عبدالناصر نیز واکنش خصمانه‌ای به پیمان سنتو نشان داد، به نحوی که با تسلیم اسناد سری پیمان به ناصر از جانب سرهنگ قاسم، وحشت سران ایران، ترکیه و پاکستان را فرا گرفت و در نتیجه درخواست سه کشور، ایالات متحده در لنکاستر هوس<sup>۴</sup> لندن با هر کدام پیمان‌های دفاعی دوجانبه امضا کرد. البته تعهدات ایالات متحده در پیمان‌های دوجانبه به قوت تعهد آن کشور در پیمان آتلانتیک که ترکیه عضویت آن را

۱. زاهدی نخست‌وزیر وقت ایران در مصاحبه‌ای با روزنامه‌نگاران خارجی اظهار داشت: «ما شاهد بوده‌ایم که در دو جنگ عالمگیر چگونه مهاجمان غافلگیرانه، کشورهای بی‌طرف را برخلاف قوانین بین‌المللی و تعهدات خودشان اشغال نمودند. بنابراین، بدیهی است که در این دنیای آشوب‌زده، تنها در صورتی یک حکومت می‌تواند از حق حاکمیت خود دفاع کند که توان نظامی کافی در برابر اشغالگران داشته باشد». (روزنامه اطلاعات ۱۳۳۲/۰۹/۱۴).

۲. Bogra

۳. محمدرضا پهلوی نیز در کتاب پاسخ به تاریخ می‌نویسد: «پس از امضای پیمان بغداد (۱۹۵۶ م.) به مسکو سفر کردم. خروشچف که از این کار ناخرسند بود، با گفتن «این پیمان تجاوزکارانه است و متوجه ما می‌باشد، از من استقبال کرد.» (محمدرضا پهلوی، ۱۳۷۲: ۲۷۱-۲۷۰).

۴. Lancaster House

داشت، نبود. شاهد آنکه در ماده ۵ پیمان ناتو، اصل دفاع دسته‌جمعی و تضمین سرحدات کشورهای عضو پیمان پذیرفته شده بود، ولی در قراردادهای دو جانبه آمریکا با کشورهای منطقه چنین تعهدی دیده نمی‌شود (مقتدر، ۱۳۵۰: ۱۶۵).

بنابراین، درک مشترک ایران و پاکستان به همراه بلوک غرب از خطرات و دشمنان منطقه‌ای سبب ایجاد پیمان سنتو گردیده است. ولی این اتحاد و همبستگی از یک طرف موجبات تشدید خطرات و از جانب دیگر نزدیکی بیشتر مخالفان منطقه‌ای‌شان به یکدیگر را نیز به دنبال آورد. تشدید دشمنی نظامی-اقتصادی و البته ایدئولوژیک بین بلوک شرق با کشورهای متحد آمریکا در منطقه خاورمیانه، به‌ویژه ایران و پاکستان، تنها پیامدش استمرار عدم اطمینان به یکدیگر نبوده است، بلکه همبستگی و اتحاد ایران و پاکستان را نیز در پی داشت و این، البته امری خودخواسته بوده است، چرا که به تصدیق شاه و به گفته خروشچف، پیمان سنتو مانند حساب صابون ترکیب و در جنگ ۱۹۶۵ م. و ۱۹۷۱ م. هند و پاکستان بی‌اعتباری آن ثابت شد (پهلوی، ۱۳۷۲: ۲۷۱-۲۷۰). هر چند پیمان سنتو تأثیر بسیار اندکی بر امنیت داخلی ایران داشت، ولی همکاری با رژیم صهیونیستی، ترکیه و پاکستان و دولت‌های میانه‌روی عرب که آمریکا آن را تسهیل می‌کرد، به‌خوبی می‌توانست در پاییدن ناراضیان ایرانی که در خارج می‌زیستند و مبارزه با ناآرامی‌های عشایری و گروه‌های چریکی در داخل بسیار مفید باشد (گازیوروسکی، ۱۳۷۱: ۲۱۶). این دستاوردی بود که پاکستان نیز از آن پیمان در قبال امنیت داخلی خود بهره‌مند می‌شد، شاهد آنکه ایران خود را نسبت به حفظ امنیت پاکستان متعهد می‌دید.<sup>۱</sup>

## نتیجه

همگرایی سیاسی ویژه ایران و پاکستان در اساس، معلول شرایط ویژه حاکم بر نظام بین‌الملل پس از جنگ دوم جهانی بود که تقریباً تمامی کشورهای دنیای پس از جنگ را درگیر کرده بود. هر چند این همبستگی فارغ از رابطه حامی-پیرو به‌شمار می‌رفت، ولی در

<sup>۱</sup> از جمله مواردی که نمودهای این امر در آن هویدا است، یک مورد در سخنان منوچهر ظلی، سفیر ایران در پاکستان دیده می‌شود که طی مصاحبه‌ای در فروردین ۱۳۵۱ ش. / آوریل ۱۹۷۳ م. اظهار داشت: ایران ثبات پاکستان را برای امنیت خودش حیاتی می‌داند. شاه نیز در سال ۱۳۵۲ ش. این تعهد را خاطر نشان ساخت. برای اطلاعات بیشتر رک.: حسین فردوست، ظهیر و سقوط سلطنت پهلوی، تهران: اطلاعات، ۱۳۷۴، بخش روابط ایران و پاکستان.

سطحی ضعیف‌تر، به‌ویژه به سبب نیاز پاکستان به پشتیبانی کشورهای دوست، خصوصاً ایران برای ماندگاری موجودیت سیاسی و تمامیت ارضی‌اش، به نظر می‌رسد با اندک مسامحه‌ای رابطه حامی-پیرو بین دو کشور برقرار بوده است. این نوع از مناسبات به‌ویژه پس از تجزیه ارضی پاکستان و پشتیبانی آشکار شاه از آن کشور از یک سو و تمایل شدید شاه برای ایفای نقش یک امپراتوری جهان‌سومی-البته تحت نظارت آمریکا- و حاکم کردن صلح ایرانی از دیگر سو، نمود بیشتری داشته است. درک بهتر این نوع از پیوند سیاسی در مناسبات تهران و واشنگتن در پیش از انقلاب اسلامی و یا رابطه آمریکا و رژیم صهیونیستی قابل جستجو است.

ظهور ایالات متحده به عنوان یکی از دو قدرت بزرگ جهان، بنیادگذاری پیمان‌های آتلانتیک و ورشو، شکل‌گیری نظام دوقطبی و متعاقب آن، تقسیم جهان و به نوعی ایجاد حریم امنیتی بین دو بلوک، بسط مناسبات حامی-پیرو بین دو ابرقدرت با سایر کشورها، تلاش دو بلوک برای صدور ایدئولوژی و موارد بی‌شمار دیگر، همه حکایت از دگرگونی بی‌سابقه مناسبات سیاسی کشورها پس از جنگ دوم جهانی داشته است. تخاصم به‌خصوص در خاورمیانه نمود داشت و در این میان، ایران به‌عنوان یکی از قدرت‌های سنتی خاورمیانه مورد توجه ویژه دو بلوک بود. ولی آنچه به درگیری‌های دو ابرقدرت آمریکا و شوروی بر سر ایران بعد تازه‌ای می‌بخشید، فراگیری تخاصم دو بلوک و نیز ماهیت ضربتی جنگ سرد بود.

رهبران حزب کمونیست شوروی بنا به چند دلیل، در صدد صدور ایدئولوژی کمونیسم به ویژه به ایران بودند، اول آنکه، ایران همسایه جنوبی و در تلقی رهبران شوروی، حریم امنیتی این کشور بود و دیگر آنکه ایران راه دستیابی به خلیج فارس و در نتیجه در اختیار گرفتن انرژی بود و سرانجام آنکه در اختیار گرفتن ایران می‌توانست به برقراری موازنه قدرت شوروی با ایالات متحده در خاورمیانه بیانجامد. حمایت ویژه از حزب توده ایران و تبلیغات گسترده رادیویی علیه شاه ایران و پیش‌تر و بیش‌تر از همه، پافشاری شوروی در عدم تخلیه آذربایجان، نه‌تنها در درک خطر شوروی برای شخص شاه کفایت می‌نمود، بلکه سبب رویگردانی ایران از اتحاد شوروی و گرایش به سمت ایالات متحده و در نتیجه نهادینه کردن استراتژی آمریکامحور در دستگاه سیاست خارجی کشور گردید.

ظهور ناصر به عنوان سردمدار ناسیونالیسم رادیکال عرب که نه‌تنها در مقابل آمریکا و انگلیس ایستادگی کرد، بلکه با برخورداری از کمک‌های تکنولوژیک اتحاد شوروی، موج

نوینی از ملی‌گرایی تندرو را نیز در میان کشورهای عرب ایجاد کرد. از سوی دیگر، با فروپاشی رژیم سلطنت در عراق و استقرار چند رژیم کودتایی و افزون بر آنها رشد ملی‌گرایی در عراق که خواه و ناخواه به منزله همگامی با سیاست‌های ناصر بود، بعد نوینی به روابط تهران- بغداد می‌بخشید که روزبه‌روز تنش‌زاتر از پیش می‌گردید. در وجه دیگر، همکاری عراق با اتحاد شوروی و امضای قرارداد امنیتی- اقتصادی ۱۳۵۱ش. دو کشور، بیش از پیش، موجبات وحشت شاه و پاکستان را فراهم می‌آورد.

سبب عمده وقوع وحشت برای پاکستان از نزدیکی مناسبات سایر دولت‌های خاورمیانه با اتحاد شوروی، نوظهور بودن آن کشور در جغرافیای سیاسی خاورمیانه بوده است، چرا که اتحاد شوروی نه تنها با رژیم‌های شاهنشاهی مانند ایران مخالفت داشت که حتی با حاکمیت مبتنی بر ایدئولوژی اسلامی مانند رژیم پاکستان نیز سر ناسازگاری داشت و این، ویژگی اساسی مکتب کمونیسم بود. پاکستان به علت کسب استقلالش از هند، همواره با دشمنی‌های آن کشور مواجه بود و همین دشمنی نیز سبب جدایی پاکستان باختری (بنگلادش) از پاکستان خاوری گردید. نزدیکی هند و شوروی نیز در بدبینی سران سیاسی پاکستان نسبت به شوروی‌ها مؤثر بود. نفوذ ویژه شوروی در افغانستان که در حقیقت حریم امنیتی شوروی محسوب می‌شد، نیز موجبات نگرانی بیش از پیش پاکستان از شوروی می‌شد، چرا که اتحاد شوروی همواره در صدد صدور ایدئولوژی سیاسی کمونیسم بود و رهبران شوروی به موجب دکترین برژنف خود را به حمایت از اصول سوسیالیسم در هر کشوری که به خطر می‌افتاد، ملزم می‌نمودند. از طرف دیگر، شوروی به منظور نفوذ در اقیانوس هند، همواره به پاکستان به منزله یکی از راه‌های نفوذ به منطقه پیش‌گفته توجه خاصی داشت. همچنین پاکستان، افزون بر هندوستان، با افغانستان بر سر ناحیه پشتونستان در مرز دو کشور نیز مناقشه مرزی داشت. همین مسئله، جنگ سرد تمام‌عیاری بین دو کشور را دامن زده بود.

فارغ از پویایی سیاست خارجی کشورهای منطقه، نفوذ گسترده ایالات متحده در خاورمیانه نیز در نزدیکی هر چه بیشتر ایران و پاکستان مؤثر بود. دکترین نیکسون به جای حضور گسترده نیروهای آمریکا در خلیج فارس، جایگاه ژاندارمی در سطح خلیج فارس و خاورمیانه را- به علت درگیری فزاینده‌اش در ویتنام و پرهیز از تحریک شوروی- به ایران سپرد. در این میان، افزایش قیمت نفت اوپک در ۱۹۷۴ م. اجازه استفاده حداکثری از

موقعیت ژاندارمی را به شاه داد. در این راستا، شاه توانست کشورهای همسایه از جمله پاکستان را دستگیری مالی کند تا ضمن یارگیری و کسب جایگاه هژمونیک برای ایران در سطح منطقه، در روابط تنش‌زای همسایگان پاکستان با این کشور نیز نوعی تعادل و هم‌وزنی برقرار سازد. علت امر آنکه، شاه به سبب احساس محاصره‌ای که از جانب دشمنان خود داشت، امنیت پاکستان را به عنوان اصلی‌ترین دوستان منطقه‌ای خود ضروری تشخیص می‌داد. کمترین دستاورد کمک‌های مالی شاه به کشورهای همسایه، در وهله اول جلوگیری از تقویت جبهه دشمنان سرسخت کشور و در مرتبه بعدی جلب اعتماد همسایگان کشور و جلوگیری از انگاره‌سازی منفی دیگر دولت‌ها در باره سیاست‌های گسترش‌جویانه شاه بود. در نتیجه امر، چون ایران و پاکستان هر دو از ناحیه دشمنان مشترکی احساس خطر می‌کردند، برداشت مشترکی نیز نسبت به تهدیدات داشتند. نمود آشکار این تلقی تهدیدآمیز، شرکت دو کشور در پیمان سنتو، سیتو، سازمان آ.ر.سی. دی.<sup>۱</sup> و همکاری‌های بسیار نزدیک اطلاعاتی و سفرهای پیاپی هیأت‌های سیاسی و فرهنگی و نظامی فی‌مابین دو کشور بود. حاصل سخن آنکه، همگرایی سیاسی ایران و پاکستان، دو کشور را در زمره بزرگ‌ترین و نزدیک‌ترین متحدین منطقه‌ای قرار داده بود.

## منابع و مأخذ

- آشوری، داریوش، ۱۳۹۰، *دانشنامه سیاسی*، چاپ ۲۰، تهران: مروارید.
- ازغندی، علیرضا، ۱۳۷۶، *تاریخ روابط خارجی ایران از ۱۳۵۷-۱۳۳۰*، ش.، تهران: قومس.
- الهی، همایون، ۱۳۷۰، *خلیج فارس و مسائل آن*، تهران: قومس.
- بلوم، ویلیام، ۱۳۸۶، *کشتن امید: مداخلات ارتش آمریکا و سیاه‌پس از جنگ جهانی دوم*، ترجمه: منوچهر بیگدلی، تهران: اطلاعات.
- بورک، س. م. و لارنس زایرینگ، ۱۳۷۷، *تاریخ روابط خارجی پاکستان*، ترجمه: ایرج وفائی، تهران: کویر.
- بیگدلی، علی، "اندیشه‌های میلیتاریستی در دوره پهلوی اول"، *ماهنامه اندیشه و تاریخ سیاسی معاصر ایران*، دی ماه ۱۳۸۵، سال ۵، شماره ۵۲.
- بهمنی قاجار، محمدعلی، "ژنرال ایوب خان و پیشنهاد تشکیل کنفدراسیون ایران، پاکستان و افغانستان"، *فصلنامه تاریخ روابط خارجی*، بهار ۱۳۸۳، سال ۴، شماره ۱۴.

<sup>۱</sup>. Regional Co- Operation For Development

- پارسونز، آنتونی، ۱۳۶۲، *غرور و سقوط*، جلد ۲، ترجمه: منوچهر راستین، [بی جا]: انتشارات هفته. پرتوی، کنایون، "سیاست خارجی منطقه‌ای کرملین در ایران (۱۹۷۸-۱۹۱۷ م.)"، *فصلنامه تاریخ روابط خارجی*، ۱۳۸۱، سال ۳، شماره ۱۲، ۸۱-۶۴.
- پهلوی، محمدرضا، ۱۳۷۲، *پاسخ به تاریخ*، چاپ سوم، ترجمه: حسین ابوترابیان، [بی جا]: ناشر: مترجم. چامسکی، نوام، ۱۳۸۷، *نظم‌های کهنه و نوین جهانی*، چاپ سوم، ترجمه: مهبد ایرانی طلب، تهران: اطلاعات. دانکوس، هلن کار، ۱۳۶۷، *نه صلح و نه جنگ*، ترجمه: عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران: نشر نو. زرین قلم، علی، ۱۳۳۷، *سرزمین بحرین از دوران باستان تا امروز*، تهران: کتابفروشی سیروس. طارمی، کامران، "تحلیلی بر سیاست‌های امنیت ملی ایران در قبال منطقه خاورمیانه در دوران حکومت محمدرضا شاه پهلوی (۱۹۷۹-۱۹۶۲ م.)"، *مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران*، سال ۱۳۷۹، ص. ۱۵۸-۱۱۹.
- عاقلی، باقر، ۱۳۷۰، *نخست‌وزیران ایران از مشیرالدوله تا بختیار*، تهران: جاویدان. علم، اسدالله، ۱۳۷۱، *گفت‌وگوهای من با شاه (خاطرات محرمانه امیر اسدالله علم)*، ترجمه: گروه مترجمان انتشارات طرح نو، تهران: طرح نو.
- ۱۳۸۰، *یادداشت‌های علم: متن کامل*، ویراستار: علینقی عالیخانی، تهران: مازیار - معین. فردوست، حسین، ۱۳۷۴، *ظهور و سقوط سلطنت پهلوی*، تهران: اطلاعات. گازیوروسکی، مارک جی، ۱۳۷۱، *سیاست خارجی آمریکا و شاه (بنای دولتی دست‌نشانده در ایران)*، ترجمه: فریدون فاطمی، تهران: نشر مرکز.
- متقی‌پور، ابراهیم، "جهت‌گیری سیاست خارجی و نقش ملی ایران از کودتا تا انقلاب اسلامی ایران (۱۳۵۷-۱۳۳۲ ش.)"، *نامه مفید*، پاییز ۱۳۷۸، شماره ۱۹، ۲۰۶-۱۷۷. مصاحبه شاه با تلویزیون لندن مورخ ۱۳/۱۲/۱۳۴۳.
- مقتدر، هوشنگ، "همکاری منطقه‌ای ایران"، *مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران*، سال ۱۳۵۰، شماره ۶، ۱۸۰-۱۶۱.
- منسفیلد، پیتر، ۱۳۵۰، *ناصر*، چاپ ۲، ترجمه: محمدرضا جعفری، تهران: چاپخانه سپهر. وزارت امور خارجه، ۲۵۳۵، *کلیاتی در باره روابط دولت شاهنشاهی ایران با دول حوزه مسئولیت اداره اول سیاسی (عراق، عربستان سعودی، کویت و جمهوری یمن)*. هدایت (مخبر السلطنه)، مهدی‌قلی، ۱۳۴۴، *خاطرات و خطرات*، تهران: زوار.
- هوشنگ مهدوی، عبدالرضا، ۱۳۷۳، *سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی (۱۳۵۷-۱۳۰۰ ش.)*، تهران: نشر البرز. هویدا، فریدون، ۱۳۷۰، *سقوط شاه*، ترجمه: ح. ا. مهران، تهران: اطلاعات.

## نشریات

روزنامه اطلاعات مورخ ۱۳۳۲/۰۹/۱۴.

روزنامه کیهان مورخ ۱۳۳۶/۰۸/۲۵.